

[illegible]

۹۱
بیش از این مقدار که در این کتاب مذکور است
مقدار آب اندک نبوده و کوفته اندک نبوده و باقی
از هر یک هر یک از این مقدار است

در علاج کرم که در آب که در این کتاب مذکور است
که اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است
بیش از این مقدار که در این کتاب مذکور است
و اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است
و اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است
و اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است
و اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است
و اگر از این مقدار که در این کتاب مذکور است

[illegible]

در این کتاب مرقع خورده است که هر چه در آن است که در مرقع
و دست هیچ یک و یک با یک دیگر و کوه کوه کوه کوه کوه کوه
خورده و فاهه که در مرقع است که در مرقع

و علاج بر مرقع است
از کمر رسائی به از مرقع است
مکرر در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع
از کمر رسائی به از مرقع است
مکرر در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

و علاج بر مرقع است
از کمر رسائی به از مرقع است
مکرر در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع
از کمر رسائی به از مرقع است
مکرر در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

[illegible]

الکامل من امر ربنا سببی ملک معون برزخ
امر الکامل معون ملک معون ملک معون ملک معون
ما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
بما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
مک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
وان ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
الکامل من امر ربنا سببی ملک معون برزخ
امر الکامل معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
ما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
بما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
مک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
وان ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
الکامل من امر ربنا سببی ملک معون برزخ
امر الکامل معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
ما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
بما معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
مک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون
وان ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون ملک معون

از خم سبزی خورد و غم را صاف کرد و مالای رخم خورده کمالش
ان خاک را بپاشیده باشد تا صحت یابد و چون بر چهره

ار حوضه انرا از دست روز نماید چک نماید چکی کند
هر یک بعد از آن احرار و هر کی یک که در ترش است مسالای
سالم خوشتر نوع صحت دارد و صافی بود صحت است علاج است
و مغذی بعد از غذا و خواه که سر می گوید شکر و مرغ و گوشت
در علاج است که در پاره است

در این مرض شک و طایفه سبزی مسالای صحت می گوید که اسهال
چند کی را طایفه است از آن و از آن که بعد از آن جو کوب نماید و
سبزی که کرده بر برگ و منته تا آگون که باشد حاکم و خوش
نماید و است با یک اناس بوده باشد و بعد از آن که اسهال
و اسهال و در میان مردم صورت است و اما اگر اسهال این که
علاجش بر خواهد بود و چون منته که خوب الالشی بر آمده از زبان

و سببی در وقت از کشت شده بالا و در جبهه پانده برانوده شده

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و سیر شده

درین کوفت دره دمنوره و کوسلی و بیضه این امر الله بامر خداست

سهم که بران ماوانه در کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه
ماوانه در کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه
نارده و دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

نارده و دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه
نارده و دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه
علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه
علاج دره دمنوره و کوسلی و بیضه و کوسلی و بیضه

۵۶
از سبب آنکه کل مندر و کل مندر سبب مندر کل مندر مندر مندر مندر
عده کل مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر

در آن صاحب مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر

مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر
مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر مندر

۹۷
 کتب و ادب در علم یک ادب نقد و محاسبه
 در ادب و فن مع بسوی جای که در علم در سینه خواهد بود که در علم یک
 بالایشن کشند و خواهد شد و نقد و محاسبه یک که در علم و ادب
 در علم و ادب در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 بران لب یک که در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 الف علاج و محاسبه علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 بران لب یک که در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 او را در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 که در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 ح ستر و در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 ستر و در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب
 و ادب و در علم و ادب کشند و علاج و محاسبه علم و ادب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11/2

ارکانی است که در این کتاب مذکور است

مجلس حبيب که در کتب است می خواند و در این مجلس می خواند

که نمی آید و در میان مردم و در میان خود می آید و در میان خود می آید

در کونین حکایت کردیم و یاد خاکستر خود فرمودند و دنیا سبزه ادا شد

در این کتاب که در این کتابخانه است و در این کتابخانه است

راحم شود و موافقت آرد و بعد از این هر یک از خود یک نسخه در دست دارد

[Handwritten signature]

که ایک ایسی جملہ سجدہ و طاعتی و کیم اور دھرم

در حضور و بر روی غنی خدین و در وقت صلوات روح سبیل الهی سید

سر دو حیران و دو غمگین ایستاده اند و در میان خود گفتگو می کنند

برای هر یک از این موارد، باید به روشی مناسب و دقیق عمل کرد.

دوايې د پوهنې د کورنيو چارو د کمېټې لخوا

ماستبره و کرم غله کرده و در دست سبزه بماند و کبک بماند
فصل دوم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه
فصل سوم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه
فصل چهارم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه

فصل پنجم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه
فصل ششم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه

فصل هفتم در بیان کرم غله و کرم سبزه و کرم لای و کرم کشته
و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه و کرم سبزه

از کرم غله

هیچ عیبت در این علاج او نیست پس این دو باوری و امان
 در هر کدام از اینها که است شده گوید که در دوا و عیبت و آب گند
 و این را که میگویند که در دوا و عیبت و آب گند
 از این دوا و عیبت که در دوا و عیبت و آب گند
 در این دوا و عیبت که در دوا و عیبت و آب گند
 و این دوا و عیبت که در دوا و عیبت و آب گند
 شستن کوی را صبح و شام هر دو وقت بدین
 اینها صحت است که است را با عیبت و آب گند
 در دوا و عیبت که در دوا و عیبت و آب گند
 که کل کورن که در دوا و عیبت و آب گند
 که کل کورن که در دوا و عیبت و آب گند
 که کل کورن که در دوا و عیبت و آب گند
 که کل کورن که در دوا و عیبت و آب گند

[illegible]

ست چون هم باور او من کجی چون کجی نیم سخته بدو نموده هم این سخن
سوزانده و این دو عالم حرکت در پیوست کرده و چون سر را به استیلا
و سوزانده و این دو عالم حرکت در پیوست کرده و چون سر را به استیلا
مردم را در یک در آن حسب تمام عبادت و در دو عالمی به و یک سر در آن
و آنکه ناسخ داده اند این الفاظ را که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
وقت شب و روز که الفاظ را که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
سر را در هر دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
در آن دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
و سر را در آن دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
و سر را در آن دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
و سر را در آن دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو
و سر را در آن دو عالمی که در این هم ناسخ کرده اند هر دو

[illegible]

دعوت کتب خانہ جامعہ اسلامیہ

[illegible]

محرمانه است و فقط برای استفاده شخصی و داخلی می باشد

کتابخانه جامع مآباده احمدیہ مدرسہ مآباده

فعلی ورن دوام بکیر ورن دوام سبکانه ورن دوام احواس ورن

کون دوداں ملک سے کون دوداں ملکوں کو کون ملک تمام امور سے
 ملک کو معینہ کرے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے

انتم اودنه را مارک معروف صلحه کنده عارذ اگر ايس ار ايس عارذ

روزگار و دنیا و آخرت و کسب و کفایت و کسب و کفایت و کسب و کفایت

والله اعلم

عجب معجزہ کوکل سے جھوٹی کالی برسر جھوٹا گنجا سے جھوٹا

1900

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

سید احمد را گوید که بهر جهت که در این کتاب هست که گوید که

[illegible]

[illegible]

و کت و سبب شکم داده است و علامت هم زردی است
و این را در معده علاج کنند و کت که اگر بدست آید
بهر از این بود که سینه را بکشند تا سینه نازد و او شود از معده
و کت سینه را بکشند و اگر کت را که کرده کت
بالا این ای که زردی و کت را زردی کوفه سینه را
سینه را در معده و این هم با و بزرگ شود و اگر در معده زردی شود
و الله قد در دلم هم زردی که زردی را و اگر در معده زردی
زردی را و معده کت را در معده زردی را و زردی را
به است به زردی را زردی را زردی را زردی را
و الله اعلم بالصواب و زردی را زردی را زردی را
سینه را زردی را زردی را زردی را زردی را
ما عزان این را زردی را زردی را زردی را زردی را
و الله اعلم بالصواب و زردی را زردی را زردی را
و الله اعلم بالصواب

[illegible]

این کرده است اندر همه بر سر کل او کشیده و هر دو در میان کل در بسته
 است مایه و شمع اجابت به خود و عین در فواید و عرس در آن
 خبر کنم سینه است شود بهر صورت سوره تا به الله اعلم و حق
 و ملک هر دو نام و سوره را در دو خوراند و است به هر عین فایده
 بآزاد و در وقت کرداد که در یک ماد خان سوراخ کرده و
 که کل در آن سوراخ بر کند و مایه ای آن کل حکمت مایه بعد از آن مایه
 و در سر این در عین دارد که ماد خان یک و سوره است و کوکل سیم که
 اندر آن سر و آن که کل آن در دو بوده به ماد خان کوکل را خوراند
 مایه خود در هر سر صورت کوکل و ماد خان سوره است مایه سوره
 است در سر سوره خوراند و بعد از آن فایده کرده مایه و در وقت
 الله حکم ملک در آن یک مایه که هر یک مایه که در آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این سوخته کس چهار دام سوخته سینه برشته شده نام با این مردان
 نوزدین جمله نام آسمان سراد می رود نام زبان سبک کوه یک عدد
 جمع احوال کوه دانه سر کرده چهار دانه سر صاع با اورد با این دانه
 انعام مردی در سوخته و یک طعام همراه ان کرده میسایبی اولی
 دارد و سینه و سر و یک اسم شکل نان سینه در پشت کوه سینه و سینه
 که خط می شود دارد و آنکه کوه سینه شود در کاه که یک سینه شکل کوه
 یک کرده می باشد سینه سینه سر و کوه در دانه سینه سینه سینه
 انعام کوه سوخته که کوه شام کوه کوه سینه سینه نوزدین دو کوه کس
 با سینه با اورد اب دانه دانه سینه سینه سینه سینه
 معانی سراد می است و آنکه کوهی دفع کوهی در کوه کس کرده می دارد
 معانی سراد کوهی کوهی کوهی اندر کوه دانه سینه سینه کوه کس
 کوه کس کوه کس کوه کس کوه کس کوه کس کوه کس کوه کس
 معانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج دودالسر

نقش آثار حسنیه عم سوره کبیر برکت گوید طرح کرده
از آب کوهان این نقیذ رو به جوی حیدر باران کوه صبح کاشتم
سنداده باشد ثم الفاصح بخورده نقیذ رو به جوی حیدر باران کوه

[illegible]

[illegible]

گوسفند است و خورد و فست نهاده گرداند

عصاره را بر سر دهن بماند و درین یک دام دارد و اندک کرده بکشد و خورد
و اگر دمی بر آب نهاده و در آن آب بندد و میگوید عرق به آب انداخته
کردن مفید دارد و عصاره را که اما در هر ماه جدا کرده بکشد و امشب بخورد
فی الفور بگری بعد از دو سه روز که بکشد شده در سه چهار ماه جواب
جوشاید و عصاره را در آب و تسکین صورت بکشد و مرغ سبزه یک دام بکشد
و او هر یک سه دام عمر فر چهار دام یا شش ماهه او یک شده بکشد
صبحی آب بخورد و درین صورت بکشد او عمل دارد و عصاره را بکشد
و گفته که در آن چهار سه بر ما که بکشد بماند بکشد و کولی این مقدار
کنار حلی شده دارد و در این احجام روزانه یک کولی یا سه خود حواصه باشد
و مرکب عمل کردن است که بکشد و در میان سنبل و گندم و هندو که بکشد
عمل شود و داده عمل کرده باشد و عصاره که بکشد که در هر ماه و سه ماه

گفته است که پیش از این که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

مگر در چشم کشند علاج سودا سفیدی چشم موجب سودا
سودا را کرده پس بر سر مار یک سده مانند سرجه اکثر در چشم کشند

الفام مخرج شکر حال گوناگون بره نشسته بر یک جویسه جردا
پایند سر مار یک سده الفام در چشم کشند باشد

الفام سره بر یک سوس سته باشد سبزه رسته باشد یک گره
در شیره بر یک سوس سته بسایند و در نام روشن انخن مگر کشند
الفام یک بره بطرف چنی و اندک اردنده کرده بر سر سده
مانند خیزان نسا کنند و انرا بر پیش نهادن مثل کوسه سا سودا
مانگاه ان را بر آورده مار یک سده تا پنج چهار روز کرده در چشم
اسب در نام در سته چهار بار کشند باشد

و الفام علاج اکثر در چشم اسب حری اسبی رسیده باشد رسته بر یک
ساده کف ان کرده در چشم اسب مگر کشند و محس حال گوناگون
نیر لطفی انخن در چشم کشند الفام علاج اکثر در چشم اسب

فدا کند که در دهن و فم او است پنبه شب مردم حق نیست سالن علم
روح سبزه هم با کوزه عار و ده حوکه دسر بر دورا کمی کرده از حلق
فردا در دستان چهارم الصا علاج کند در چشم آب سحر کند
سکوف راوی در بر صود و در می کند در چشم آب سفید
علاج نامی است که یک بار یک بار یک بار یک بار یک بار یک بار یک بار
شکل سدر اگر چند روز هر کشیده باشد بینا شود

اصا علاج بود چشم آب سحر نم کفری باشد لوک بولار باشد
سند رخک باشد نه می باشد در چشم نام بود در طرف راست
از چوب نام آب نام مذکور حل کند و سر یک که وقت حل
در چوب مذکور یک سه روزه است کوزه از آن حل شود و در دوم روز
در وقت انحن آن در چشم آب نموده باشد و چشم او را در وقت
علاج ماده چشم سحر پس در کف دست بایند بطور انحن
یک دفع شام در چشم کشد و در دوم روز در آن دارد انحن کند شفا
فصل

طراح خندل رنگ سپان نقدی

اگر کشت پرک باشد و ادک امک های سفیدش باشد که صورت
خندل رنگ آن که بر اصل از سفیدی فرود آمده و گویند مامدک اگر
بر بی و ما جو پس و کجس و خاویزن مساوی بر چهار جزو کرده بر چهار
سفید باشد و پس باید و در وقت ساز و و تحمل کند که رنگ خندل

مراست و ترکب سودی رنگ سپ که سفید در اید و رنگ
و با کنت اول را بسته در پراغها که رنگ سودن و کل سفید
بدا کردن مطهر باشد و نورانی کند بعد از آن کونده و چون به سخی
ماله و سفید خواهد بود و ترکب سه سوی دم سپ که از آب
نورن هم طلوس چونه کل داده و خوش دیدات و خوب خوش سود و در
از آن آب بموم دم سپ از آب که کم شود بعد از آن شکر و در
دو طلوس ساخته بعد رنگ آمار آب خوش و در دست مزنه از آب که کم شکر

سوی پنجم باز شود بعد از آن گاه سیر کردن در غلوس و در
آب و در این چون خوب بگویند در آن آب سینه چهار مرتبه بزنند
و یک سحر خوب خواهد شد به تجربه رسیده است

و یک سحر کردن دم آب که مزاج یک سفید را بماند
مجربانه نورین و غلوس کشای و در قنار اول محرابه اکوید آب
در سینه کرده و آن دو سینه فاش کشای سر ساق آن کرده و در سینه
چون در این بر این گرم شود و خوش خورد از زبان فرس که خواهد
کنده بر سر دم آب بندد چون کنده مضمون بسته شود بعد از آن
دم آب در آن مجربانه شیر گرم بنماید و چون بداند که آن یک سینه
آن سینه را بکشد و آنکه بعد از آن آب چون خوب دم آب بشود

که آب صاف شود و اگر از شکر معلوم شد که بوییت گرم کردن از اجزا

فصل اول

۱۳۴
در علاج هم که مرد عالمان می نمودند و اگر در میان ایشان باشد

اینک نیز خواهد شد که علاج حارث و حراب و گرمی اودان

موسی اب که احاده باشد علاج حارث اگر سار باشد و در میان

بیج انگه کدام سجده کور اما یک سده در تن این همه است

و دو کمر ندارد بعد از آن حراب بسیارند و زود از آب گرم شود

ترک روح کن با آب اب باز کند یک کدک

مار یک نموده و مار را صاف کرده در آب اندازد و از گرمی سر برد

و چند در آب اندازد و در آورده که مار در دره رفت نه در آن

بر آورده است که در آب گرم گرم شود

علاج حارث اب خاکوم نامی هم در سون و در حراب

اسمه را یکی کرده آب جوش داده در حال دوم است آمده و ضایع است

بعد از غسل فربه علاج مادرین و بیست و پنج روز و بیست و یک روز که هم کرده باشد
 باروت پنجه سرکه تنید بعد از چهار روز تنید و باروت کجی مخلوط کرده
 بر بدن بمالد روز دوم پاک سر نشود تا علاج آکن با و اندر این علاج
 بیض و ترک و تار و شامخ سمانده سه روز مانند و مع سوزش اعضاء در دست
 و آب سده و در تمام بدن مالیده غسل و تنید تا علاج چل که شش خارج میشود
 و در آب لای مع شامخ و ترک و مار طلیده که کوه نام و نمک و سکه امار
 و منروج کرده سه روز مانند و در دود سه روز سه روز در این آب تمام شده
 در شامخ آفتاب سه روز سه روز غسل داده باشد فو صحت یابد
 و انصاف علاج آکن با و سببی بول کوسم به آب ترکی سه روز هر روز
 کرده هر روز بوزن یک قلویم جوایند باشد و در آب ترکی مالید
 بوزن یک کور به یک سوم تا علاج خارج شود که بوی اعاده باشد یک کور
 و دو نیمه بر سوده یک سویشی کجی منروج کرده بر آن موضع مالید و در شامخ

بسم الله الرحمن الرحیم

بسته سر و نه شوند و آنها را با سر و نه و کپاسی یک یک بزنند
در ظرف کجی که کوزه شش روز ماندن در سرگاه بر روی دیوار
بست کرده نشوند و آنها را علاج موی آوردن و رنگ در دهان کردن
است یک باره عدد و اذیت نوزاد و عروس در اذیت را اندازد
بر سر کلاه و در پهلوی سوزانده و بعد از آن دادن نایب سر و نه
و آنها را علاج موی دم و بال اگر اضافه باشد این آرد و نه خواهد بود که آب
که غصه او را بین بویان سر و نه لایسی کول می شود و سر را زده کوزه در میان
و دم است باله با سر و نه و در سر و نه که سر و نه سر و نه سر و نه
کوفه در سر و نه آمار سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه
و آنها را علاج موی سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه
در سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه
از سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه سر و نه

روز یکشنبه کلاه و آثار دال و آن نشن و دوازده روزه خوب شست و کمر کرده و در سون
با آب نیم بسته روز چهارم و روز چهارم اهل سب را غسل دهند و بعد از آن در حمام
آنجا آتش کنند پس نه روزه روز اول غسل دهند بعد از آن با سر آب کنند
الضاحه سر داده کاو یک عدد یک شکر یک بهر روغن نعیم بود
هر یک را در روغن یک حبه در حمام بن آب مالیده هرگاه چنگ شود
کل کوری را در یک بسته در حمام بن آب مالیده هرگاه ابرو چنگ شود
غسل دهند پس نه روزه روز چهارم

الضاحه را در روغن یک حبه در حمام بن آب مالیده هرگاه ابرو چنگ شود

نه ماستی در حمام بن آب مالیده ماسته روز غسل داده باشد
و در حمام او سه روز ماسته روز در حمام بن آب مالیده هرگاه ابرو چنگ شود
الضاحه نیم و برک نیم و آثار نیم و کاس نیم و برک کاس نیم و برک کاس نیم و برک کاس نیم
و در حمام او سه روز ماسته روز در حمام بن آب مالیده هرگاه ابرو چنگ شود
الضاحه نیم و برک نیم و آثار نیم و کاس نیم و برک کاس نیم و برک کاس نیم و برک کاس نیم
و در حمام او سه روز ماسته روز در حمام بن آب مالیده هرگاه ابرو چنگ شود

۱۳۹
در دسرس و سونف او نه محروم کرده در بدن آب بیدار در نیت
سه روز صبر کن غسل داده باشد که انصار کت نیت را
اورده گوید در آب جوس داده حد را که باره سر نموده در غامی بدن
تا سه روز بیدار غسل داده باشد

و انعام و انار سبب آن نمائیم مایه بدن آب بیدار در نیت
و انعام سبب سبب در سوره طه نموده در سوره مائده که سبب سبب
به نام بدن آب بیدار در نیت چهار روز

علاج اکثر باو جو که هم دام که یک هم دام نیت کنند مایه که اول نیت
در نیت خوش و در نیت نیت سوده در نیت مایه که در نیت کت
به نیت نیت سبب که در نیت سبب نیت نیت نیت نیت نیت
و انک اندک اگر نیت در نیت آب بیدار در نیت نیت نیت نیت
با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

مهم است که اگر کسی بخواهد شکر را از دست ببرد و عسل و شهد و عسل را در
سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد

علاج از عسل این است که اگر عسل را بخواهد بر دست و پاهای خود بگذارد
تروان ببرد و عسل را در سینه بگذارد

از عسل که در سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد

سوار بر می شود و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

علاج از عسل این است که اگر عسل را بخواهد بر دست و پاهای خود بگذارد

نیک نام باشد و اگر عسل را بخواهد بر دست و پاهای خود بگذارد

در سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

هر کس که عسل را بخواهد بر دست و پاهای خود بگذارد و عسل را در سینه بگذارد

عسل را در سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

عسل را در سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

عسل را در سینه بگذارد و عسل را در سینه بگذارد که عسل را در سینه بگذارد

۱۲۵
 انچه که خون در دهن شده و رسیده باشد بلب یا به چوکی موضع از
 که احه شود و بپزد انچه نیم سائیده طلا که چون زخم بر آید بپزد و برسم
 سازد به این ترکیب که در دهن می خورند و اما را باشد و بهلا سترش شده
 بستند و دیگر و بعد از یک نیم سائیده چهار گشته بسیار و بهلا و دیگر
 در دهن مذکور بر آتش که دارد چون بکشد نیم و بهلا سوخته و بپزد و در دهن شود
 و در دهن آتش فرو دارد و بعد از آن طویا بوزن شش درام و کیلا بوزن
 شش درام کرده مثل او مانده سائیده و در دهن بپزد و در دهن
 به احتیاط باید و هر دم طلا اکثر کرده باشد که علاج مرض دندان که
 سببه میشود و نیز الوباکو کند و در آن نشسته بپزد و بهان وضع
 صورت زیاده ای است نشو و جایست کمی نشسته زده و او بر بر دهن
 مسننل که بار بار کند و از مقدار یک خود سننل که بار بار بپزد و چون
 که اخته معبد ترک هم طلعه دهن موضع سائیده و بپزد و بعد که
 متصل به او سببه اکثر معبر سه چهار بار در دهن روزی طلا کرده باشد

و اگر از لایحه کار نیم زوده نشود و در نیم دیگر از لایحه چیده و در نیم دیگر
بمصلحت کلی بخت کامل خواهد شد و انصاف علاج بهل مذکور شد و دوم
و اگر سبب کلی خشک و دوم تر علاج تر آنکه لایحه و خشت کنار
بوزن و دو دوسر و سبب بالوزن انصاف کوفته قبل از دانه است و انصاف
و اگر سبب و سبب لادن ان نام دارد و انصاف علاج تر و انصاف
بمصلحت سبب و دوم نام دارد و چوب کوفته غیر حوسا شده و دوم نام
ار و خود یکی کرده چهارده حصه کند و چهارده روز به سبب انصاف
بمصلحت انصاف نامزدان خوردن انصاف مذکور است که کرده می باشد
انصاف علاج خشک بهل که برای هر نیم نفع است چنانچه وزن در انصاف
کافی تر برای نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
این قدر ماست و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
نصفه و یک برک اکون و یک انصاف و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب

سنبل گنبد و برون چهار فلوس بر سنگها اول بر دو در اکثر شهر
 فینوزانه چون نیم سوخته شود همراه برک اکون و فل کوه و کل کرده
 حل کوبی انداخته عار و یک کوبی نایلان صبح بعد از آن و یک کوبی
 بعد از آن هر روزه دو حصار کبر در قابله داشته باشند
 انضا علاج تر حال کوته و دوتور که یک سوسا و دوتور سلا شسته و دونه
 نوشت و دوتور دمن کند هم نام بر بسته کا که در فخر بماند
 مقدار یک انگشت دایع کند و اسرار و دونه در دمن فروغ کرده
 و از دونه جلسته بر سر ساخته اسرار و دونه در دمن فروغ کرده و جلسته
 و غلبه از هر چه ساخته از دونه تر شود و در زخم نهاده بالا از آن بخورد
 هر روز به قسم شصت نموده باشد انضا علاج حنک بیل
 هم بیل هم نام بیل هم نام بیل هم نام بیل هم نام بیل هم نام بیل
 کوفه باشد و یک کوبی بقدر چهار فلوس بسته عار و دونه

بوقت صبح یک کوبی بعد از آن خوانده باشد و ایضا علاج در وقت
صبح یک کوبی اما بعد از یک کوبی اما اجواب یک کوبی اما بعد از یک کوبی اما
سنگین کوبی که بر سر شتر نم سوخته کرده است بر اول یک کوبی را علیحد
سوف کند بعد از آن یکی کرده باب بوزن چهار غلوس
کوبی بعد از یک کوبی صبح و یک شام خوانده فایده کرده باشد
تا صحت و ایضا بطریقی سرد و مرض برک اکنون یک کوبی اما و بالا
کشی یک کوبی اما و بالا به علاوه سر بر شیده یک کوبی اما و بالا فایده
تجدید حبس علیحد سوف کند بعد از آن تا فایده یک کوبی
رند و یکی شام خدا بر دارد و مانی صفت کوبی صفت روز و صفت
صبح و صفت است خوانده فایده کرده باشد صبح و صفت
مهر اراض معده که از صفت علیحد است
اگر اسپری شوق باشد تا بعد و همچون کافوری در میان یک
از یک

از یک شریک کرده افروخته و افروخته ناصد عدد نام خوانده

اتفاق علاج کسی که در شکم او گرم خنجر شک افاده باشد
حاکم رنوم بیخ شغال کاهورک شغال به آب سبزه کما کرده کورده

علاج کسی را که سستی گرفته باشد سه دام احمری گرفته درین ادوی

خنجر کرده و فست چهار گرمی بود و جامده و حار شده باشد

علاج کسی که در سواهی به سبب عطاس شود یعنی مور و اردو

موزن به آب سبزه سه چهار شغال و در مینی او بریزند

علاج کسی که نفس مبد و سبی و شکم در کلام مع شغال سبزه

خورانده و انباشته و طبع و نفع حرسانی و کینه و باران در کمال

مع شغال کرده کورده با جنرات کاه و بخش بخورانده

علاج سرپری آب بید یک خند و تل و حمال بیخ اکون معی

بید هر دو را ببرد و کوفته به آب کورده کاتب پوشیده بود

که سینه یک بید زاده کند و بعد از آن تل و خالی و بیج اولی و سینه که
 می گویند به آب خوانده باشد تا اگر صدر و زیر آب بخورد مواد از
 آب که یک یک جدا افتاده بر روزه در صدر و در صدر بید و درون
 صدر بید آن دو چیز دیگر می شود به آب خوانده چون صدر بید و
 نام شود این را سوفوف کند با این این مرض سر بری و
 جوابد با این طور که اول روزه بگذرد و در دوم در صدر و در سوم
 چهارم روزه چهارم در روزه پنجم در سینه و شش در آب که احاطه
 آب را در کس شدن آب بدینا تا آب بهج وجه خوش
 در بینی رود از آب به آب رساند و سیران آمدن او از می شود
 نام است که در این مردمان و نام را آورده اند و نامی که در سینه
 می کل شک واکه سینه می میشود آورده خوش کرده و کوه در قوی
 و بالاسر از آب قطره ها باشد که عوی سینه از آن براند فی الفور

این تو بزرگوار است بهشت مثل نوبره و این بخت نصیب که از پیران شود

۱۳۸

از پیش خوک در نوبره عواید باد

شبه جلاب است که در سنگ او غلظت دارد و نه او صاحب به عصر

بوده باشد است که ادرک نماد و آبی نماد کالی نوری نیمه

بر یک را که بر آن کوه مروج کرده است وقت بخارید

بما فی ادرک به نوری سارک و سوم مدیم که بر صفا است و صبح کرد

و این است از غنای شکر سر زرده معوی و سارک قرار داده اند و می

سخت و معوی سارک است و در سر زرده دوم ادرک است و در

حالت نوری ارا که در دو نوری بر سر سر و صفت بر سر

است میشود که این نوری سر آورده است بخرد که نوع و

حالت این است که

و این شود که اکثریاد در نوری و صفت را یک به نوری شود و این است که

در

که بر مصالح و زیاده کوشش چشم نهاده و با یکدیگر توافق شود
بها بخت شوم و بد محرم دانند و تک سهر بر مشای جمع اند بر ملا می نامند
دیده و شنیده شد که در میان مشای معصر را ملا و اکثر بر سر سودا
بد و تک از کسی شنیده شد جمع اند بر سر سودا و ملا و سلا می گویند تا

و سوار از یک سهری که بر مشای اسب فروم شد اگر خواه ارادت
سیر کند و اما از جانب سهر که بر نامی ردی و جهره هیچ جا واقع شود
علافت سهر خواه کرده سینه که نام سهری است که بر مشای
سرمای ای احاطه چشم مسود و ان مرد و صورت است که بر مشای ملا می
و احاطه چشم مسود و ان مرد و صورت است که بر مشای ملا می
سوار است سهرده اند و دیگر که بر مشای ان را سهر موم گویند علی الخصوص سهر
سینه که بر صورت که واقع شود برای اسب ماده نهاده شوم
و اسب را مضاعف طار و تا غروب و ستاره پشایی سفیدی را می گویند

ک

که موسی بعد از شش ماه عجب است که گشت درشت و سبک و سبک
و آن سبیدی ابروی بود و دهان شوم و دهنش شری
عجب ابرو که که سبیدی ششانی او را در دهان شود و سبیدی
او را قرار داده اند که موسی سبیدی او معده و دهان باشد و سبیدی
تیش ابرو که که سبیدی ششانی باشد و او را در دهان عجب و سبیدی
رنگ ده شود که زرد و پره کف دست مردم پوشیده و نواز بود و سبیدی
و خلاصه است که موسی سبیدی است که کف دست مردم پوشیده و نواز
جواب طلب مرد است و الا نه در میان معومات خوانند و سبیدی
و موسی سبیدی شش ماه عجب است که گشت درشت و سبک و سبک
صورت نکوسید که سبیدی شش ماه عجب است که گشت درشت و سبک و سبک
که باب زین است سبیدی شش ماه عجب است که گشت درشت و سبک و سبک
و اگر سبیدی شش ماه عجب است که گشت درشت و سبک و سبک

باید فرود آورد یعنی این سفیدی به فتنه درونی است پس باید که
از جانب بزرین نرسد هاست شوم و مذموم باید داشت و نباید
و از آنست بزرین رسیده باشد برای مبارکی جواب هم باید داد
کشمین بوزنی است که بر حلقوم است میشود و این جانب مبارک
و رسیده است و دومین بوزنی زیر کردن است و در میان
کردن واقع میشود و بعضی را اندکی از در میان نبهات میشود
انرا هاست میشود انرا هاست مبارک و درین بوزنی مگویند
که که گاهی با کسی را که این بوزنی باشد و دیگر بوزنی هم از
معیوبات واقع شود باعث خوبی و سگی این بوزنی است
بدون ابل خواهد شد و درین بوزنی هاست مبارک و خوش
است این بوزنی را کردن از نزد و هاست است و دفع میشود خواه

در میان

در میان این دو حال باشد باز گوشه پنج جانب بود اگر بر تو
تک یک سوزنی این وضع شود که روی سوزنی جانب
سراپ باشد از دو جانب از اوج هر یک گوشه و اگر
از دو قسم سوزنی بر دو جانب مضاعف باشد و اگر
معلوم است اگر دوم باشد و روی او جانب سوار باشد
عشر محض از این سوار دو یک باشد اگر یک ماده بود
و بر دال یک سوزنی است که در میان سینه است
محبوب و خوش ترین دانسته اند و هیچ تنگ نباشد
که بر سینه است پنج عدد مانند چهار سوزن از آن دو دو
بر دو جانب برابر و یکی بالای آن در میان باشد
یا اگر سوار از بر سینه حوا و دو یا سه سوزن باشد

ما پیشتر گفت و گویا جگر پور است است اگر استخوان که بر سر
است باشد خود مالند کسری و شوم پور است

و دیگر نمران جانکه نرسد زیر تنگ می آید نهند این
پوزی هم معبر است و این هم قسم بد نرسد معبر و معلوم است
و گویا نعل استخوان که بر سر نه دست برابر نشانه یا طرب نشانه
نور شود خواه بر دو جانب مایک جانب پوزی درار
یا خرد باشد این را معیوب دانسته اند

گویند که پور که برابر گوشت نمران دو پوزی در یک است
از نردو جانب واقع میشود خواه از یک درار باشد یا در صورت جور
محصا به دارد و در میان پوزی مذکور نمران شکم پوزی

میشود و این معیوب نیست نرسد نرسد است و این دهنی بر دو
در یک است

یک کحل شود اگر چنانست که بر این قیاس
ببرابر خصیة اشتر میشود بصورتی که سینه است ماده ماسارک
و محسن برین است و دیگر هنوز تا که غرض دستور و ای است
خواه جانب بر است یا بیشتر شود مثلاً بر بیته و اما اطراف هم
واقع شود اگر در ماسارکی خواهد نمود و معرب خواهد داشت
سیاه نالود کشش تا بود که از عیب مدوم علم عموم معلوم میشود
در حل اگر کسی که مثلاً است بکنت باشند یا شکست و امثال اینها
بکری است صرف یک می است او ماکب می است و ماکب
و دیگر سفیدی جویش نقدان را سح جانانند یا نشسته است
و اکثر امثال این درین است او سفید باشد چنانست که او یک کحل

حوالہ دہانت و مال ہی قسم ایک حاکمہ محبت می بندید
 سو نری و در چهار می مشغول عطا کرد که در حش اگر مال
 برآمد سارست عوام اور اکویش کار مشغول و اگر حش از در
 مال نیست معبود است مانند

سند میں ہے کہ سلطان دستور بادشاہ ہے اس کے

و حرمها	و حرمها	و حرمها
کشتی در رود	کشتی در رود	کشتی در رود
کمر خورده	کمر خورده	کمر خورده
کله کلان	کله کلان	کله کلان
کله ای کلان	کله ای کلان	کله ای کلان
جان	جان	جان
جاده به جاده	جاده به جاده	جاده به جاده
نمزدان	نمزدان	نمزدان

دگر مو حسرت و موش کوش و موش ششم

حرف بیست و نهم که در این کتاب است

[illegible]

[illegible]

ساکری	مید	ک	ک	ک
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰

در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در روز ۱۵ شعبان ۱۳۰۵ هجری قمری

[illegible]

[illegible]

سبب آنکه با شکر بر آب مالیده ناسته روز بعد مغل و آنگاه دانی آب
 که گرفته مانده و صبح خنده جاری و در آن سر و دست داده و در آن یکبار شست
 و در سه روز هر پنج که خواهد بود نصف غذا را در آب که در چشم در کرده
 جاری و رسته هر یک سنده کن از او چشم در کشیده و صبح بیدار شود
 انجا جان که در این طریق غیر در چشم کشیده و صبح بیدار شود
 شکر و عسل این رسته از او را مساوی کرده و عسل که در چشم کشیده و صبح بیدار شود
 و در چشم که بر آن کرده را در آن بعد از آن سر و دست داده و در آن سر و دست
 سر و دست که بر آن کرده و در آن بعد از آن سر و دست داده و در آن سر و دست
 و دانی جاری از آب که در و صاف در آن روز و در آن سر و دست داده و در آن سر و دست
 صبح که در چشم آب افند که در آن صبح شکر بر سر او را در آب افند
 و در چشم آب خوب بر آن که در چشم بر آن سر و دست داده و در آن سر و دست
 که در آن سر و دست که در آن سر و دست که در آن سر و دست که در آن سر و دست

[illegible]